

# «هو الحکیم»

عنوان:

مکاشفہ لاهیجی بر وحدت وجود و موجود



دکتر باقر پورکاشانی

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْيَاسِرِ الْمَوْلَانِ



『@SERATEHAGHI』

مرحوم آقا سید جلال آشتیانی، کتابی داره: شرح قیصری بر مقدمه‌ی فصوص؛ اون جا می‌گه که کلمات عرفا به همین مضمون، به تعبیری جذاب‌تره ولو از کلمات اهل‌البیت! انبیاء! عظام! جذبه این‌طوری! چرا؟ چرا این مطلب می‌گه؟ کلاً شعر این‌طوره، شعر چون حقیقت نداره، تخیل نداره! گاهی اوقات افراد دنبال همین فیلم‌های تخیلی‌ان! می‌گیم آقا این چیه؟ از صد تا فیلم حقیقی، فیلم تخیلی رو بیشتر دوست داره! چون آدم گاهی اوقات گمشده‌هاش رو تو تخیلات می‌یابه! هر چی می‌گرده گمشده‌هاش رو تو حقایق پیدا نمی‌کنه، گمشده‌هاش رو با تخیلات! خیلی آدم‌ها با تخیل زندگی می‌کنن، با تخیل هم می‌میرن! می‌گه (شمس‌الدین محمد لاهیجی): «دیدم که دریای آب روان در میان صحرای بی‌نهایت نورانی می‌گذرد و این فقیر بر کناره‌ی آن دریا ایستاده‌ام و چیزی می‌طلبم، دیدم که خلایق، بی‌حد و شمار متوجه جایی‌اند و پیوسته می‌روند و در علم من چنان آمد که جایی مجلس و صحبتی است و این خلایق آن‌جا می‌روند. در اثنای آن به یک‌بار دیدم که گنبدی بزرگ هستم، (گنبد این‌جا گنبدی نوشته، درست است) گنبدی بزرگ هستم (که در گنبد بزرگی هستم).

چنان اطراف و جوانب این گنبد از غایت بزرگی اصلاً پیدا نیست و این گنبد از نور، مملوء و پر است و به حیثیتی تلالؤ و تشعشع می‌نماید که چشم خیره می‌گردد و نیک نظر نمی‌توان کرد و این فقیر در هوای این گنبد طیران می‌نمودم (پرواز می‌نمایم) و چنان مست و بی‌خودم که چشم خود به قاعده باز نمی‌توانم کرد و حضرت حق بی‌تعین و کیف پیوسته شراب در حلق من می‌ریزد، به نوعی که اصلاً هیچ انقطاعی ندارد به طریق رودخانه که متصل آید و در دهان شخصی رود، و من علی‌الدوام دهان باز کرده‌ام و لاینقطع بی‌جام و کس، این شراب بی‌رنگ و بو در حلق من می‌ریزد، و در علم من در آن حال چنان بود که سال‌های بی‌حصر و شمار هست که این‌چنین است. ناگاه دیدم که تمامت عالم از آسمان و زمین، عرش و فرش و غیره، یک نور واحد متمثل به رنگ سیاه شدند و من نیز همین نورم و هیچ تعین دیگر از جسمانی و غیره ندارم و مجرد علمم و بس. حضرت حق، بی‌حد و کیف دریا‌های شراب هم از این نور به من می‌دهد، صد هزاران دریای شراب از این نور به یک‌بار آشامیدم و در آن حال، معلوم به من بود که تمامت کَمَل اولیاء که بودند همه در این نور غرقند و همه این نورند و به علم، سیران در آن نور می‌نمودم.

ناگاه دیدم که تمامت موجودات عالم از سفلیات، علویات، مجردات، مادیات، همه شراب شد و همه را به يك جرعه در کشیدم و فنای سرمدی یافته، فانی مطلق و بی‌شعور شدم. آن‌گاه دیدم که حقیقت واحدهی ساریه در جمیع اشیاء منم و هرچه هست منم و غیر از من هیچ نیست (یعنی خود خدا شدم)، و همه‌ی عالم به من قائم‌اند، و قیوم همه منم و مرا در جمیع ذرات موجودات سریان است و همه به ظهور من ظاهرند. بعد از آن، از آن حال واقف شدم و با خود آمدم و چندین روز در آن سُکر (مستی و بی‌خودی) بودم.

صد هزاران بحر می‌دیدم که شد در دم عیان  
 جمله را يك جرعه کردم بُد هنوزم آرزو  
 بعد از آن دیدم دو عالم شد شراب و من ز شوق  
 خوش بیکدم در کشیدم جمله را از جام هو  
 پس در آن مستی ز هستی فانی مطلق شدم  
 سرّ عالم زان فنا شد کشف بر من موبمو  
 چون بقا دیدم اسیری زان فنای سرمدی  
 بودم آن یاری که می‌جستم مدامش کوبکو»

این هم این قسمت و بله دیگه حالا قسمت دیگه‌ای از  
 مکاشفات مونده و بعد از اون وارد مکاشفات ابن عربی می‌شیم.  
 خب اون باز از جهاتی اهمیت ویژه داره.  
 حالا دقت بکنید! تا این‌جا فقط می‌خواستم عرض بکنم که  
 این بحث وحدت وجود و موجود، که يك وجود هست اون هم  
 وجود خداست و هیچ مخلوقی وجود نداره! وجود نداره! کثرات،  
 کثرات اعتباری‌ست، کما این‌که در جلسه‌ی قبل تقسیم‌بندی  
 کردم حرف ملاصدرا نیست! حرف ذوق التاله نیست! حرف  
 متکلمین نیست! حرف متصوفه هست و این کثرات رو امور  
 اعتباری می‌دونن و غیر از وجود پروردگار، وجودی و مؤثری در  
 عالم نیست!  
 لا مؤثر الا الله!

هیچ مؤثری غیر از ذات ربوبیت نیست. حالا ببینید که این‌ها با توجه به این مطالب، جلسه‌ی قبل هم عرض کردم که این‌ها علاوه بر این که با وجدان انسان ناسازگار هست، با عقل هم خودش می‌گه راه نداره! عقل کشش نداره! بعدش هم دیگه دینی باقی نمی‌مونه! اگر يك وجودی غیر وجود خدا نیست، جنگ فرض بکنید که امام حسین و یزید چیه؟! بهشت و جهنم کی می‌خواد بره؟! انبیاء اومدن که بَاخِعُ! بَاخِعُ! داری خودت رو نابود می‌کنی ای پیامبر برای این کسانی که مخالف هستن که این‌ها رو هدایت بکنی! برای چی داره خودش رو نابود می‌کنه؟! کفر چیه؟! ایمان چیه؟! شرك کیه؟! ارتداد چیه؟! غیر از او چیزی نیست! جبر چیه؟! اختیار چیه؟! غیر از او چیزی نیست! امر و نهی چیه؟! نماز بخوان! کی برای کی نماز بخونه؟! کی برای کی روزه بگیره?!

کی کی رو لعن کنه؟! کی کی رو تکفیر کنه؟! کی واجبات رو  
 انجام می ده؟! کی ترک محرمات رو انجام بده؟! برای کی؟! خودشه!  
 به تعبیری يك موجودی هست که خوددرگیری داره! درگیریش  
 شده غصه‌ی این‌ها! شده شمر و شده این جریانات مختلف و  
 همه‌ی این‌ها تعین هست! تعین هم واقعیت نداره! حقیقت نداره!  
 خارجیت نداره، پس يك وجود و این‌ها همه هم هیچ در هیچ! اون  
 شعری که می‌گه تمام این‌ها هیچ در هیچ هست!  
 دنیا همه هیچ و اهل دنیا هم هیچ  
 ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ!  
 این يك مثل دیگه‌ای هست، منظور اینه بی چیز نگی هیچ هست  
 واقعاً. یعنی می‌خواد بگه که این‌ها اصل نیست! فکر دنیا نکن  
 فکر آخرت بکن! این شعر اشکال نداره! اما اون شعری که تو  
 ذهن من هست حالا بعداً رجوع بکنم، که این‌ها همه هیچه واقعاً!  
 تمام این‌ها هیچ هست! این درگیری‌ها هیچ هست! این تکفیرها  
 هیچ هست! این دین‌سازی‌ها این دین دین همه هیچ هست! هیچ در  
 هیچ! هیچی! يك وجود هست اون هم وجود خداست، اون هم مؤثر  
 فقط او، او که ترتیب اثر می‌ده فقط اوست! غیر از اون هم هیچی  
 نیست! لیس فی الدار غیره دیار!